

آنجا که دل نفس می کشد

برشی کوتاه از مراسم زنانه در ایام ماه محرم در گوشه و کنار شهر

امسال در تعطیلی روزهای تاسوعا و عاشورا با خودم فکر کردم چگونه چهره زنانه مراسم عزاداری اباعبدالله (ع) را نشان دهم. برخی ها معتقدند هیئت بانوان هنوز رنگ و بوی زنانه نگرفته و برای این کار بیشتر باید در کوچه پس کوچه های شهر قدم زد و نشانی از یک روضه خانگی گرفت. اگرچه ممکن است این مسئله در مناطق مختلف شهری متفاوت باشد، نام و نشان دلدادگی به زینب (س) همه جا هست. اکنون می خواهم شما را مهمان کنم به آشنایی با چند روایت از مراسم عزاداری که زنان در آن نقش اساسی داشتند.



(خورشید)

حمیده وحیدی

شهربانو

۴شنبه
۲۶ مرداد ۱۴۰۱
۱۹ محرم ۱۴۴۴
شماره ۳۳۲۷



خواهر بودند. روز عاشورا است. ۱۰ روز از سال اول هیئت زنانه شان گذشته است. یک نفر می گوید: برای اربعین برنامه ریزی کنیم.

قرار ما زیر درخت توت

حوالی حاشیه کمربندی شهر، آنجا که برای پیدا کردن آدرسش ناچار می شوم دو سه مرتبه تماس بگیرم، در کنار یک زمین خاکی که سال ها بی استفاده مانده است، تعدادی از بانوان زیر درخت توت تکه فرش پهن کرده اند و تکیه داده اند به دیوار بتنی بلوکه ای که رویش نوشته است: زمین وقفی است. مشغول صحبت درباره شام هیئت کوچکشان هستند. ماما محترم که بزرگ تر این بانوان است، در خانه اش را باز کرده و فرش ها را از گوشه حیاطی با دیوارهای سیمانی به دست شوهرش عمو صغر می دهد تا در وسط زمین خاکی پهن کنند. ۱۰ روز از شروع

مراسم گذشته است و همه هزینه ها با نذورات مردمی می چرخد. خواهران محمدی آشپز برنامه شان هستند. نجمه رستمی مسئول هیئت است که یک سال تلاش کرده است بتواند یک برنامه خوب در منطقه راه بیندازد. از نان و پنیر سبزی شب گذشته در یخچال باقی مانده است. همان را می آورند. کمی آن طرف تر، چند نوجوان مشغول درست کردن چند خیمه با چادر مشکی هستند. وضعیت اقتصادی مردم چندان کشش خرید پارچه مشکی بیشتر را ندارد. به همین دلیل، روی میزها را با روسری های زنانه مشکی پوشانده اند اما باغچه خوش عطر ریحان در کنار ایستگاه صلواتی شان چیز دیگری می گوید. زیر درخت توت می نشینم. یک لیوان بزرگ چای پیش رویم می گذارند. در بین جمعیت زنان گم می کنم کدام دو نفر



چای ریز حضرت در موکب

وسط شهر ترافیک است. تابلوی بالای موکب «روضه الشهداء» نصب شده است. زن ها در صف

نظم می آید باید گفت وگورا به وقتی دیگری بیندازم. همه بانوان خادم امام حسین (ع) جایی دستشان بند است. پذیرایی از سیل جمعیت بانوان را خانم صفایی به عهده دارد. در همان حین، یک نفر ظرف های شله زرد نذری می آورد. خانم صفایی که در اصل مادر موکب است، جلو می رود. مادری می کند و ظرف ها تقسیم می کند. شماره های تماسشان را می گیرم. تصمیم می گیرم یک روز با بانوان این موکب بیشتر آشنا شوم. هر جا حرف امام حسین (ع) باشد همان جا یک موکب است.

بیرون، جلو موکب، شمایل ضریحی درست شده است. خانمی را می بینم که کنارش ایستاده است و دعا می خواند. همان جا ذکر یازینب (س) عطر خوشی به فضا می دهد. یک نفر بین مردم نذری پخش می کند.

مجزایبی ایستاده اند. دو خانم چای نذری پخش می کنند. آن طرف، اطراف موکب جمعیت ایستاده است. یک خانم می گوید می تواند بیاید و چند استکان هم او بریزد. خانم صفایی، مسئول بخش خواهران، می گوید اشکالی ندارد و کتری را به سمتش می گیرد. دختر جوان روسری اش را جلو می کشد. نیت می کند. دست می برد و با کتری چند چای می ریزد. بعد استکان چایش را می برد. بانوانی که در مجموعه پذیرایی بخش بانوان هستند هر کدام در سطح عالی مدرک دارند. یک نفر وکیل است، یک نفر پزشک. هر کدام قصه ای دارد که مسیرش را به این سمت کشیده شده است. موکب شلوغ است. دختران زیادی روی صندلی های روبه رو نشسته اند و صدای روضه سیدالشهدا پخش می شود. فضا را برای گفت وگو مناسب نمی بینیم. به

همراهش را بیشتر می کند. مداح «به تراز دور سلام» می خواند. اشک می ریزد. روضه اش پرسوز وگداز است. می پرسیم: چند کاسه شله زرد آماده کرده ای؟ می گوید: سیصد تا. دلش گرفته است. برای همین روضه و نذری اش یک نفری است. می گذارم به حال خودش باشد. یک گوشه باغچه می نشینم و به روضه اش نگاه می کنم.

شله زرد به آن سری می زنم. هنوز به چهل سال نرسیده است. این اولین دیگ شله زردی است که در زندگی درست کرده است، آن هم بعد از فوت مادرش. می گوید: نذر مادرم است که ساکن شهر بروجرد بود. مادرم هر تاسوعا نذر داشت، مثل امروز. خواهرهایم دست به کار شدند. فاصله زیاد است من نمی توانستم بروم. دلم روز تاسوعای بروجرد را خواست. برای همین، دست به کار شدم. صدای تلفن

روضه دو نفره دیگ سیصد نفره

وارد حیاط که می شوم، پیدایش نمی کنم. چشم می چرخانم. کنار دیگ نشسته و مشغول خواندن زیارت عاشورا است. باغچه سرسبز به چشممان چشمک می زند. زودتر از دیگ

